

چشم‌تان روشن

خبرهایی که حال دل‌مان را خوب می‌کند برای ما ارسال کنید

به‌قول قدیمی‌ها، آدم‌بزاده‌امید‌زنده‌است. برای امیدواری بهانه‌که‌هیچ، دلیل‌هاهم‌فراوان‌اند. می‌گوییدنه؟ کافی است هر روز به، «چشم‌تان روشن، سری بزنید وبه‌خبر خوشی‌که‌ازمیان‌انبوه‌خبرهای‌خوب‌هر‌روز‌انتخاب کرده‌ایم،‌نگاهی‌ببندازید. کوچکیابزرگ،‌فرقی‌نمی‌کند، اگر‌شماهم‌خبر‌خوشی‌دارید،‌بامادرمیان‌بگذارید‌تا‌با کمک‌همدیگر،‌حس‌خوب‌زندگی‌راباهمشهریانمان به‌اشتراک‌بگذاریم.راه‌ارتباطی‌مان،‌مستقیم‌ونزدیک است. کافی است به‌شمارهٔ۰۹۱۵۸۲۳۴۹۶۴ پیامک بدهید‌تادر‌کوتاه‌ترین‌زمان‌باشما‌تماس‌بگیریم‌و‌چشم‌مردم‌رابه‌خبر‌خوشتان‌روشن‌کنیم.

یادداشت

خطر سیاه‌چاله جمعیتی



«کمترین نرخ زادوولد در سال‌های اخیر» این‌عنوان کوتاه، مطلع‌گزارشی مفصل‌از‌موضوعی‌مهم‌است که‌ممکن‌است‌آینده‌کشور‌رابه‌شدت‌تحت‌تأثیر قرار‌دهد. مرور‌آمارهای‌ده‌ماهه‌گذشته‌سازمان ثبت‌احوال‌کشور، از‌تولد ۸۹۳هزارو۷۸۶کودک تا‌انتهای‌دی‌ماه ۱۴۰۱ حکایت‌دارد. بر‌این‌اساس به‌گونه‌آمار‌شمار‌تولد‌های، ۱۰ماه‌امسال‌در‌قیاس با‌پارسال ۴٫۷درصد‌کاهش‌داشته‌است. اینکه عامل‌اصلی‌این‌اتفاق‌اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا‌تغییر‌سبک‌زندگی‌است، یک‌بحث، واینکه‌تا‌دام‌این‌روند‌کشور‌رادرمعرض‌چه‌بحرانی قرار‌می‌دهد، موضوع‌وابسته‌ای‌است‌که‌باید‌بدان پرداخت. موضوعی‌که‌اثرات‌وپایدهای‌این‌بحران‌را‌خطرناک‌تر می‌کند، نبود‌دغدغه، توجه‌وحتی‌باور‌به‌آن‌در‌گروه‌در‌خور‌توجهی‌از‌مردم‌وحتی‌مسئولان‌است. نشان‌به‌آن‌نشان‌که‌بود‌چه‌حمایت از‌خانواده‌در‌لایحهٔ ۱۴۰۲ کاهش ۳۷٫۵درصدی‌داشته‌که‌ممکن‌است‌روند‌نزولی‌را‌سرعت‌بخشد و‌نگرانی‌ها‌در‌باره‌مواجهه با‌سیاه‌چاله‌جمعیتی‌وایران ۱۴۳۰سال‌مند‌رابیش‌از‌پیش‌نمایان سازد. ابلاغ‌سیاست‌های‌کلی‌جمعیت‌و‌تصویب‌وا‌اجرای‌قانون جوانی‌جمعیت‌حساسیت‌ها‌را‌افزایش‌داده، اما‌توفیق‌آن‌چنانی‌نداشته‌وقادر‌به‌متوقف‌ساختن‌روند‌نزولی‌فرزندآوری‌کشور‌نبوده‌است. البته‌این‌حرف‌صحیح‌است‌که‌باید‌برای‌تحقق‌قانون‌به‌آن‌فرصت‌کافی‌داد، اما‌اجرای ۳۵درصدی‌در‌سال‌اول‌وپیشنهاد کاهش ۲۷/۵درصدی‌بود‌چه‌آن‌در‌سال‌دوم، خود‌گواهی‌بر‌مسیر نامتعارف‌و‌ناصحیح‌ومیزان‌کم‌توفیق‌این‌قانون‌است.

● پیری جمعیت در کمین است

غفلت جامعه‌شناسان، جمعیت‌شناسان و‌آینده‌پژوهان در‌دهه‌۷۰، خواب، غفلت، جهل‌راهبردی‌و‌نبود‌دانش‌آینده‌پژوهی، کشور‌را‌وارد‌معرکه‌ای‌یاد‌سیسه‌سازمان‌های‌جهانی‌کرد‌که‌اکنون‌ما‌رادر‌مخاطره «سیاه‌چاله‌جمعیتی» و‌در‌صورت‌بی‌توجهی‌در‌برابر‌اب‌بحران‌قرار‌خواهد‌داد. متأسفانه‌ما‌آن‌چنان‌که‌باید‌به‌پیشگیری‌اعتقادی‌نداریم. پیری‌جمعیت‌را‌چون‌هنوز‌به‌چشم‌ان‌خود‌ندیده‌ایم، جدی‌نمی‌گیریم‌و‌به‌آن‌اهمیت‌نمی‌دهیم، اما‌در‌زمان‌وقوع‌متوجه‌خواهیم‌شد‌که‌با‌چه‌مشکل‌بزرگی‌روبه‌رو‌شده‌ایم. کارشناسان جمعیت‌اعتقاد‌دارند‌اگر‌در‌این‌سیاه‌چاله‌بیفتیم، دست‌کم ۱۵۰ سال‌طول‌خواهد‌کشید‌که‌از‌این‌بحران‌خارج‌شویم. تا‌چندسال‌پیش ۶درصد‌جمعیت‌سال‌مند‌بودند‌و‌اکنون‌این‌عدد‌به ۱۰درصد‌رسیده‌است. وقتی‌جمعیت‌کشور‌سال‌مند می‌شود، یا‌خود‌بعثت‌بسیاری‌دارد. بار‌تکفل‌افزایش‌می‌یابد‌و‌باید‌نظام‌بهداشت‌و‌درمان‌پنج‌برابر‌شود. به‌راستی‌نظام‌سلامت‌ما‌(به‌خصوص‌بادرگیری‌هایی‌از‌جنس‌کرونا)‌با‌چه‌سرعتی‌باید‌حرکت‌کند‌که‌توانایی‌پوشش‌این‌مشکل‌راداشته‌باشد؟ البته‌این‌پیری‌جمعیت‌در‌اروپا‌هم‌رخ‌داده، ولی‌به‌دلایلی‌بحران‌برای‌ما‌جدی‌تر‌است‌و‌آن‌در‌نگاه‌کارشناسی‌به‌اب‌بحران‌تعبیر‌می‌شود. در‌مقایسه‌با‌آن‌ها، چاله‌جمعیتی‌اروپا‌برای‌ما‌سیاه‌چاله‌خواهد‌بود. زیرا‌پیرشدن‌جمعیت‌در‌اروپای‌باز‌ه‌زمانی‌بسیار‌طولانی‌تر‌و‌باشیب‌آرام‌تری‌رخ‌داد‌و‌باعث‌شد‌جامعه‌توان‌انطباق‌خود‌با‌وضعیت‌جدید‌راداشته‌باشد‌و‌بتواند‌مشکلاتش‌را‌حل‌کند. (هرچند‌آن‌ها‌همچنان‌مشکلاتی‌دارند‌و‌در‌چاله‌جمعیتی‌قرار‌گرفته‌اند.) درحالی‌که‌این‌اتفاق‌در‌کشور‌ما‌در‌زمان‌بسیار‌کوتاه‌تر‌و‌دردوره‌سی‌ساله‌رخ‌داده‌است. یعنی‌باسرعت‌ده‌برابر‌بیشتر‌از‌اروپایی‌ها! برای‌همین‌به‌آن‌سیاه‌چاله‌جمعیتی‌می‌گویند.

● راه‌رون‌رفت‌از‌سیاه‌چاله‌جمعیتی

دلیل‌دیگر‌این‌امر‌از‌منظر‌توسعه‌یافتگی‌است. اروپایی‌ها‌پس‌از‌توسعه‌به‌سمت‌پیری‌رفتند، ولی‌ما‌در‌حال‌توسعه‌پیر‌می‌شویم‌و‌این‌امر‌ممکن‌است‌برای‌ما‌مشکلات‌اقتصادی‌و‌چالش‌های‌اجتماعی‌ایجاد‌کند. تفاوت‌بعدی‌در‌این‌است‌که‌اروپایی‌ها‌با‌هم‌پیر‌شدند، درحالی‌که‌ما‌پیر‌می‌شویم، ولی‌کشورهای‌اطراف‌مان‌جوان‌می‌مانند‌و‌این‌از‌لحاظ‌امنیتی‌مسئله‌ای‌در‌خور‌توجه‌است. برخی‌بسیار‌تلاش‌دارند‌که‌این‌موضوع‌را‌مقوله‌ای‌سیاسی‌جلوه‌دهند‌یا‌بی‌توجهی‌به‌آن‌راه‌بعثت‌مسائل‌و‌مشکلات‌اقتصادی‌و‌معیشتی‌کشور‌توجیه‌کنند، اما‌نباید‌فراموش‌کرد‌که‌این‌امر‌حیاتی‌اهمیتی‌بسیار‌فراتر‌از‌این‌موارد‌دارد‌و‌مقوله‌ای‌کلان‌است‌که‌در‌آینده‌کشور‌نقش‌اساسی‌دارد. محدودیت‌های‌اقتصادی‌کشور‌امری‌انکار‌نشدنی‌است، اما‌نباید‌سبب‌شود‌در‌بحران‌جمعیت‌کشور‌تنها‌عامل‌تعیین‌کننده‌تلقی‌شود، موضوعی‌که‌هرگز‌سیاسی‌و‌حکومتی‌نبوده‌است، بلکه‌مصالح‌و‌منافع‌امروز‌و‌آینده‌یک‌ملت‌راتحت‌تأثیر‌قرار‌می‌دهد. اکنون‌قوای‌سه‌گانه،‌نجیگان‌و‌مسئولان‌کشور‌وده‌هفتادی‌ها‌وده‌هشتادی‌ها‌برای‌جبران‌این‌غفلت‌تاریخی‌وظیفه‌مهمی‌بر‌عهده‌دارند. اگر‌به‌سیاست‌های‌کلی‌جمعیت‌و‌قانون، حمایت‌از‌خانواده‌و‌جوانی‌جمعیت، توجه‌شود، می‌تواند‌مسیر‌مناسبی‌برای‌فرار‌از‌سقوط‌در «سیاه‌چاله‌جمعیتی»‌باشد.

شهریار

شنبه

۲۴ شهریور ۱۴۴۴
شماره ۳۸۰

۱۳

SHAHRAHNEWS.IR



جامعه

پای صحبت ۳ تن از جانبازان که در راه وطن از جان گذشته‌اند

جان فشانی در مسیر ایستادگی



زهرا شریعتی

گزارش
روز

بین اقصار مختلف ایثارگر، دست‌کم طی ده‌گذشته، کمتر به جانبازان یاهمان شهدای زنده پرداخته‌شده است، جان‌نثارانی‌که به تأسی از علمدار و بزرگ جانباز کریملا، در راه ولایت و حفظ ارزش‌ها از سلامتی و جوانی‌شان گذشته و برخی تا چند قدمی شهادت رفته‌اند، اما تقدیر این بوده‌است که مسیر شهادت را با رنج و مشقت بیشتری طی کنند، مردان مردی‌که در شرایط، مکان‌ها و زمان‌های مختلف از پامی افتند تا مادر کمال صحت و امنیت روی پاهایمان بایستیم و قدردان استقلال، امنیت و آزادی‌مان باشیم. به مناسبت میلاد باسعادت حضرت عباس^(ع) و روز جانباز، دقایقی پای صحبت چند تن از جانبازان مشهودی در یگان‌های نظامی ارتش، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی نشسته‌ایم که حاصل آن را در ادامه می‌خوانید.

ترکش‌ها خسته شدند، ولی اونه

عضو، ۵۵ درصد جانبازی اعصاب و روان هم دارد، در بیست و یک سالگی ازدواج کرده و حالا دارای سه فرزند است. می‌گوید: «وضعیت من برای بچه‌های خودم عادی بود، اما دیگر بچه‌ها با دیدن من می‌ترسیدند.» همسر صبورش نیز درباره انتخاب یک جانباز به عنوان شریک زندگی و سه دهه زندگی مشترک پرفراز و نشیب، می‌گوید: «جنگ تازه تمام شده بود و پانزده ساله بودم که خانواده همسرم به خواستگاری آمدند، اما مادرم به شدت مخالف بود و می‌گفت وقتی بزرگ‌تر شوم، از انتخابم پشیمان خواهم شد. اما من می‌گفتم رزمندگان و ایثارگران با حضور در جبهه، دینشان را به اسلام ادا کرده‌اند و ما خانم‌ها هم تکلیفی داریم و باید کاری کنیم. باین حال، مادرم قبول نمی‌کرد و دو روز با من قهر کرد، اما وقتی دید تصمیم را گرفته‌ام و پشیمانی در کار نیست، راضی شد و ازدواج کردیم. در این سال‌ها با اینکه معمولاً هم کارهای یک خانم و هم یک آقا را در زندگی انجام می‌دهم، هیچ مشکلی با جانبازی همسرم نداشته‌ام. زیرا خدا توان لازم برای این زندگی را عنایت کرده است و کمکمان می‌کند. در این میان تنها چیزی که رنجم می‌دهد، دیدن درد کشیدن‌های همسرم است.» او با تأکید بر اینکه اگر زمان به عقب برگردد، باز هم چنین همسری انتخاب خواهد کرد، ادامه می‌دهد: «چند روز پیش که نزد دکتر رفته بودیم، به من گفت طرز فکرت اشتباه بوده است که با یک جانباز ازدواج کرده‌ای! من با افتخار پاسخ دادم از انتخاب همسرم

که جانباز جبهه حق است، راضی‌ام و مشکلی ندارم.» **●** بیش از مجروحیت از فشار اقتصادی رنج می‌بردم از دیگر دشواری‌های مجروحیت، اداره زندگی است که برای افراد سالم هم سخت است، چه رسد به جانبازان قطع عضو. آقای خلیلی در این باره می‌گوید: «اوایل فشار اقتصادی به حدی بود که اذیت‌های مجروحیت به پیش نمی‌رسید. چون مستمری بنیاد شهید و امور ایثارگران کفاف زندگی را نمی‌داد، مدتی با تاکی تلفنی کار می‌کردم. اما با توجه به اینکه ۱۰ سال نخست زندگی را در کاظمین زندگی کردم و به زبان عربی مسلط بودم، از ۱۰ سال پیش در بقیه متبرکه امامزاده یاسر و ناصر طریقه به عنوان مترجم مشغول به کار هستم و گاهی کتاب‌ها، مقالات و خاطرات شهدای عرب را هم ترجمه می‌کنم که فشارهای مالی را تا حدی کنترل کرده است.»

● نمی‌شود امر ولی و دفاع از وطن را نادیده گرفت او با وجود همه مصائب و سختی‌ها، اطاعت از امر ولی و دفاع از وطن را انگیزه اش از حضور در جبهه های حق علیه باطل معرفی و تأکید می‌کند: «همین‌ها سبب شده است تا صبر کنیم و طاقت بیاوریم. این‌ها چیزی نیست که بشود نادیده گرفت و به راحتی از کنارش گذشت. در این سال‌ها به خصوص وقتی با تاکی می‌روم و راننده‌ها متوجه می‌شوند



به دنیا آمد، اما اولین دیدار پدر و دختر موکول شد به هشت سال بعد، وقتی که دخترک کلاس دوم بود و جز چند عکس مبهم، تصویری از پدرش نداشت: «دو سه سال طول کشید تا دخترم مرا به عنوان پدرش پذیرفت. پسر من نیز که از حدود دوازده سالگی مرانیده بود، به سختی ارتباط برقرار می‌کرد. برخی اطرافیان که سختی‌های جانبازی و اسارت را می‌دیدند، سرزنش می‌کردند، اما برای اهمیت نداشته و ندارد.» می‌گویم برای انجام وظیفه‌ام در دفاع از دین، وطن و ناموسم رنتم و پشیمان نیستم.» او که سال ۱۳۸۴ از ارتش بازنشسته شده و حالا صاحب هفت فرزند است، در پایان از نبود رسیدگی به خانواده‌های اسیران در دوران اسارت و نبود سرپرست خانواده، گلایه می‌کند و می‌گوید: «غیبت پدر و همسر برای خانواده‌های اسیران به اندازه کافی دردآور است و نباید فشارهای مالی و اقتصادی نیز به آن اضافه شود.»



همه تعجب آور است؛ تا مرا می‌بینند، فکر می‌کنند جانباز جنگ تحمیلی هستم؛ اما بلافاصله یادشان می‌آید که ستم به جنگ نمی‌رسد، به همین خاطر با تعجب می‌پرسند معلول هستی؟ می‌گویم نه، جانباز؛ اما باورشان نمی‌شود و می‌گویند مگر می‌شود؟ الان که جنگی نیست! من هم برایشان توضیح می‌دهم که جانبازی فقط محدود به حضور در جنگ نیست و مرزبانی نیز یکی از صحنه‌های درگیری با اشرار و دشمنان است که هم شهادت، هم جانبازی و هم اسارت دارد.»

تا اینکه اوایل سال ۱۳۵۹ بر اثر بمباران زندان توسط عراق، از بین ۲۱۸ اسیر، دوازده نفر جان سالم به‌در بردیم و این گونه از دست کومله نجات پیدا کردیم. وقتی به شهرمان، سرخس رسیدیم، روزهای ابتدایی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود و چون لشکر ۷۷ برای انجام عملیات در آبادان به سر می‌برد، درخواست اعزام دادم. چندبار مهیات به جبهه بردم، ولی چون مجروحیت ناشی از دوران اسارتم خوب نشده بود، اجازه ماندن در جبهه را نمی‌دادند.»

● ترسی نداشتیم؛ وظیفه‌ام بود

می‌پرسم با اینکه یک بار طعم جنگ و حتی اسارت را چشیده بودید، چرا دوباره درخواست اعزام داشتید، آن هم با وجود وضعیت جسمانی نامساعد؟ با قاطعیت پاسخ می‌دهد: «گذشته از اینکه آن روزها کسی طاقتش نمی‌آمد که در شهر بماند و جبهه نرود، به عنوان یک نظامی وظیفه‌ام بود که در هر وضعیتی از خاک و مردم دفاع کنم. هیچ ترسی از جانبازی یا شهادت نداشتیم.» ماجرای دومین اسارتش را این گونه شرح می‌دهد: «شب عید سال ۱۳۶۱ در

عیسی سرکوهی از جانبازان ارتش جمهوری اسلامی ایران است. او ۴۲ سال از شش دهه زندگی اش را با مجروحیت پشت سر گذاشته است. او که گروهبان لشکر ۷۷ تا من الامه^(ع) خراسان بوده است، ۶۰ درصد جانبازی دارد و از آزادگان هشت سال دفاع مقدس نیز هست: «دوبار و در مجموع ۱۰ سال در اسارت کومله و حزب بعث عراق بودم. مرحله اول در قله آرپایی بانه در کردستان، دیده‌بان بودم که پس از دو هفته که شهر در اختیارمان بود، کومله باتصور اینکه بالغرد حامل آذوقه بر ایمان نیرو آورده است، شروع به تیراندازی کرد و درگیری شروع شد تا اینکه به بالای قله رسیدند (با اینکه محل استقرار ما آن قدر مرتفع بود که نمی‌شد پیاده رفت و با بالگرد و نفر بر رفته بودیم) و گفتند با اسیر شوید یا شما را می‌کشیم. ما تسلیم نشدیم و بنا بر مقاومت داشتیم، اما چون همان یکی دو سلاح ما هم از سرما یخ بسته بود و مهفات نداشتیم، سرانجام ما را به صورت نعل اسبی محاصره و اسیر کردند. در شهرها و روستاها ما را به عنوان قاتل و خائن به مردم نمایش می‌دادند. ما را به دره‌ای در نزدیکی مرز عراق بردند و چهارده ماه آنجا جزو فهرست اعدای ما بودم،

آخرین جانباز میهمان این گزارش، علی رحمتی از جوانان دهه هفتادی شهرمان است که با ۷۰ درصد مجروحیت از نوزده سالگی تا کنون، و یلچر نشین شده است. او شهرپور ۹۱ پس از طی دوره آموزشی، از روستای پاژ جاده کلات عازم خدمت سربازی در نقطه صفر مرزی سراوان می‌شود و در کنار دیگردلا و مردان عبور نیروی انتظامی را با چاق و سوخت، مواد مخدر، مواد منفجره، حیوانات و... مقابله می‌کند، اما سوم آبان ماه ۹۲ در نقطه صفر مرزی بخش کوهک از شهرستان سراوان مرزبانانمان با اشرار مسلح درگیر می‌شوند و متأسفانه در این درگیری چهارده نفر از جوانان خوب و دلاور کشورمان به درجه رفیع شهادت نائل می‌گردند. علی رحمتی در این درگیری بر اثر اصابت گلوله قطع نخاع

جانباز ۷۰ درصد دهه هفتادی

● جوانان فریب شایعات و تحریکات بی پایه ضد انقلاب را نخوردند این جانباز جوان از هم سالانش می‌خواهد قدر دان زحمات نیروی انتظامی برای تأمین امنیت چه در شهر و چه در مرزها باشد و فریب شایعات و تحریکات بی پایه ضد انقلاب را نخورد. او ادامه می‌دهد: «هیچ ترسی نداشتم و ندارم و اینکه از نزدیک دیده‌ام خدمت در مرز بدون هیچ امکاناتی چقدر دشوار است، اما چون متوجه شده‌ام که اگر در مرزها کسی نباشد، با وجود حجم وسیع انواع قاچاق، کشور امنیت نخواهد داشت. اگر به گذشته برگردم باز هم از رفتن به خدمت در مرز سر باز نمی‌زنم.»

